

گاهنامه معرفی و مرور کتاب

سال اول، شماره ۱، خرداد ۱۳۹۵

نامهٔ ققنوس

طنزپردازی برای تمام فصول

پرونده‌ای به مناسبت انتشار آثار عزیز نسین

خیال، یگانه واقعیت این جهان خیالی

باغ بی‌برگی که می‌گوید که زیبا نیست؟

کز هر طرف که می‌شنوم نامکرر است

با معرفی

آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ

والس یک‌نفره

قصه‌ی سه‌تا خرس

پیت گربه‌هه

با آثاری از

رضا رحمتی‌راد

رحمان سهندی

م. ک. طبری

محسن فرهمند

میلاذ کامیابیان

عطیه نوری

مگه تو مملکت شما
خر نیست؟

عزیز نسین

ترجمه
ارسلان نصیحی



اتفاق مهموع
فلسفیت

حسین یعقوبی



پادشاهی پیر در تبعید

آرنو گایگر • ترجمه شوبرین فرشی



فرهنگ فشرده لغات
چینی به انگلیسی

برای عشاق

دانا و کونو شیوانولو

ترجمه رحمانه وادی‌دار



یادداشت دبیر تولد تازه ققنوس، در نوروز

و ارشاد اسلامی هم طرح عیدانه کتاب را رو کرد که در رونق گرفتن کسب و کار کتابفروشی‌ها بی‌تأثیر نبود. می‌توانستید با ارائه کارت ملی، در کتابفروشی‌های عضو طرح، کتاب‌ها را با ۲۰ درصد تخفیف خریداری کنید. با اعلام آمار فروش طرح عیدانه، روشن شد سمفونی مردگان بیشترین فروش را در میان تمام کتاب‌ها داشته و، علاوه بر آن، سه کتاب دیگر ققنوس هم در میان پرفروش‌ها قرار گرفته‌اند: ملت عشق، سال بلوا، و تسلی‌بخشی‌های فلسفه.

از این گذشته، اگر در هفته‌های آخر اسفند به کتابفروشی ققنوس سری می‌زدید، می‌توانستید «سته‌های نوروزی ققنوس» را که در ۶ گروه دسته‌بندی شده بودند برای عیدی دادن تهیه کنید: داستان ایران، داستان جهان، داستان ایران و جهان، ادبیات عامه، فلسفه، کودک و نوجوان. این میان، بودند کسانی که ۱۰۰ نسخه از کتاب تفکر، تألیف سایمون بلک‌برن و ۲۰۰ نسخه کتاب بیندیشید و ثروتمند شوید تألیف ناپلئون هیل و ترجمه مریم تقدیسی، و ۳۶۰ نسخه از بازی آخر بانو، نوشته بلقیس سلیمانی، را برای هدیه دادن خریدند و به جا افتادن این رسم نو امیدوارمان کردند.

در سال ۹۴، ده کتاب پرفروش ققنوس برای بزرگسالان به ترتیب این‌ها بودند: ملت عشق، سمفونی مردگان، مرفی، نقد عقل محض، تاریخ ملل، عشق در زمان وباء، سال بلوا، تسلی‌بخشی‌های فلسفه، الفبایم را جدی بگیر، و تفکر. از میان کتاب‌هایی که آفرینگان برای کودکان و نوجوانان انتشار داد هم این ۵ عنوان پرفروش‌ترین‌ها بودند: فاج قهرمان، ماجراهای زفی، یاکوب پشت در آبی، سه گانه صعود، و تک‌و تنها توی دنیا.

آثار داستانی ایرانی‌ای که بعد از نمایشگاه کم‌کم به بازار فرستاده می‌شوند این‌ها هستند: اپرای مردان سیل استالینی، فیلم‌نگاری یک داستان عاشقانه، ققنوس پرده‌های خاموش، هیتلر را من کشتم، مغز حرام، بگذار برسانمت، و اثر تازه مرتضی کربلایی‌لو با نام سوگواری برای شوالیه‌ها. مشتاقان مجموعه دانشنامه فلسفه استفورد هم به‌زودی می‌توانند مجلدهای ۵۳ تا ۵۹ را مطالعه کنند. نسخه‌ای تازه از اثر ماندگار اگروپری، شازده کوچولو، با ترجمه مدیا کاشیگر، احتمالاً تابستان بر پیشخان کتابفروشی‌ها خواهد بود.

تأخیر در آماده‌سازی شماره‌های اول برای مطبوعات‌ها امری است آشنا. اگر می‌بینید بر این یادداشت خردادی حال‌وهوای عید، اسفند و فروردین، حاکم است بگذارید به حساب گرفتاری‌هایی که هرساله در بحبوحه برگزاری نمایشگاه همه اهالی کتاب، از نویسندگان و مترجم گرفته تا ویراستار و ناشر، هرکدام را به‌نوعی مشغول می‌کند و این بار باعث شد مطالبی که برای شماره اردیبهشت آماده شده بود بماند برای انتشار در خرداد. در نتیجه، گزارش‌نویس‌های و تصویری نمایشگاه ماند برای شماره بعد. با این حال، بد هم نیست که شماره نخست نشانی از نوروز داشته باشد. این را به فال نیک می‌گیریم و امیدواریم از این به بعد بتوانیم این گاهنامه را به دست خواستارانش برسانیم.

نزدیک یک سال پیش، فکر اولیه انتشار خبرنامه‌ای برای گروه انتشاراتی ققنوس را با مدیر انتشارات مطرح کردم. طرح ابتدایی خام بود و، با مشغله‌هایی که پشت‌بند هم از راه می‌رسید، پروردنش کم‌وبیش تا زمستانی که گذشت طول کشید. عزم بر آن بود که شماره نخست پیش از گشایش نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران آماده انتشار شود. نشد.

در نامه ققنوس کتاب‌هایی را که سه ناشر گروه انتشاراتی ققنوس، آفرینگان و هیلا و ققنوس، منتشر کرده‌اند معرفی و مرور می‌کنیم. طبیعتاً اولویت با کتاب‌هایی است که تازه به بازار عرضه شده باشند، اما سر فرصت به کتاب‌هایی که پیش‌تر چاپ شده‌اند هم نگاهی می‌اندازیم. منظور از معرفی که ذکر مشخصات اصلی کتاب است، اما مرور را معادل review گرفته‌ایم (برای ادای این مفهوم واژه خوش‌آهنگ «کتابگزاری» هم به کار می‌رود). نامه ققنوس به یک معنا نشریه‌ای است مختص مرور (یا کتابگزاری - هرکدام که ترجیح بدهید).

مرور در عرف روزنامه‌نگاری ادبی معنای روشنی دارد و مرورنویس هم وظیفه معینی: نویسنده مرور، با توجه به مخاطبان هدف اثر، ابتدا ویژگی‌های کتاب را، اعم از صوری و محتوایی، برمی‌شمرد و نکاتی را که به تصویرش به خواننده بالقوه اثر برای انتخاب آن باری می‌رساند در نوشته‌ای مختصر و مفید ذکر می‌کند. کار مرورنویس نقد اثر نیست. او، به جای یاری جستن از نظریه‌ها و نظریه‌پردازان، می‌کوشد یاری‌کننده کتابفروشی‌ها و کتابخوان‌ها باشد. در چرخه تولید و توزیع و مطالعه کتاب، کار او به لحاظ منطقی و زمانی، هر دو، مقدم است بر کار منتقد: پس از آن‌که کتاب، احیاناً با راهنمایی او، به دست مخاطبش رسید و دیده و خوانده شد، نوبت به منتقد می‌رسد تا سروقبت اثر برود و آن را، موشکافانه‌تر، با نگاه به گروه کم‌شمارت‌تری از خواننده‌ها، واکاوی کند.

نوروز سال ۱۳۹۴ ققنوس بدعتی نیکو گذاشت که سال بعد فراگیر شد: به جای سررسید، ملت عشق، رمانی از الیف شافاک با ترجمه ارسلان فصیحی، هدیه نوروزی انتشارات شد. استقبالی که از این نوآوری به عمل آمد باعث شد در آخرین روزهای سال پیش «کتاب عیدی دادن» به رسمی تازه میان اهالی فرهنگ، و نه صرفاً ناشران، بدل شود. حتی نوعی کارزار مجازی برای ترویج این کار پا گرفت. ققنوس این بار مجموعه سه‌جلدی داستان‌های کوتاه عزیز نسین را برای هدیه دادن برگزید. (در پرونده جمع‌وجور این شماره می‌توانید دو مطلبی را که درباره این مجموعه آورده‌ایم بخوانید.) در همین ایام، وزارت فرهنگ

نامه ققنوس گاهنامه معرفی و مرور کتاب

تحریریه گروه انتشاراتی ققنوس

میلاد کامیابیان

رضا رحمتی‌راد، رحمان سهندی، م. ک طبری،

محسن فرهمند، عطیه نوری

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۱۱۱

۰۲۱-۶۶۴۰۸۶۴۰

pub@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

گردآوری و آماده‌سازی

دبیر

همکاران این شماره

نشانی

تلفن

پست الکترونیک

سامانه الکترونیکی

خیال، یگانه واقعیت این جهان خیالی^۱

معرفی مجموعه داستان اتفاق ممنوع نیست

رضا رحمتی‌راد

نیست؛ قصه‌هایی کوتاه که، به قول نویسنده، برای تبدیل شدن به کتاب به یک داستان بلند محتاج‌اند و این داستان بلند متشکل از همان مجموعه قصه‌های کوتاه، ناقص و اتفاقی است.

یعقوبی در این نوع از ادبیات داستانی، برای درهم شکستن ملال زندگی روزمره، مقابل منطق خشک و مکرر آن می‌ایستد و یگانه قرارداد خود را خیال‌پردازی‌های ناشی از بخت و اقبال با چاشنی طنز معرفی می‌کند و، به این ترتیب، می‌کوشد از قاب‌های خفقان‌آور و اصول ازپیش‌تعیین‌شده بگریزد و نیز، با اشاره به جهانی دیگر، آنچه را بدیهی و مسلم فرض شده به پرسش بگیرد. این آشنایی‌زدایی انتقادی جهان خیالی اتفاق ممنوع نیست را بیرون از روابط علت و معلولی شکل داده و معیار ارزش‌داوری و مهم‌ترین چالش موجود بر سر راه کتاب این است که تخیل نویسنده چقدر توانسته (به قول تالکین، نویسنده‌ی ارباب حلقه‌ها)، «نه فرار از واقعیت، که فرار به واقعیت» و، در نتیجه، تخیلی خلاق باشد و، به جای پناه بردن به دنیایی موهوم، امکان گسترش تجربه را فراهم آورد و (طبق پیشنهاد نویسنده در سرآغاز) زمان را از قید تقویم رها سازد و از فقر خود نجات دهد.

در آخر گفتنی است که کارنامه حسین یعقوبی از جملات قصار تا مجموعه‌طنز، مجموعه‌داستان، رمان و ترجمه را در بر می‌گیرد و نسبت‌های پنهانی با عنوان بیستمین کتابش (اتفاق ممنوع نیست) دارد. این اتفاق البته که ممنوع نیست و می‌تواند مبارک نیز باشد؛ اما، تنها به شرطی که، در ساحت فرم، درونی آثار این نویسنده پُرکار شود و خود اتفاق در کارهای او به عادت تبدیل نشود و از معنای خود تهی نگردد.

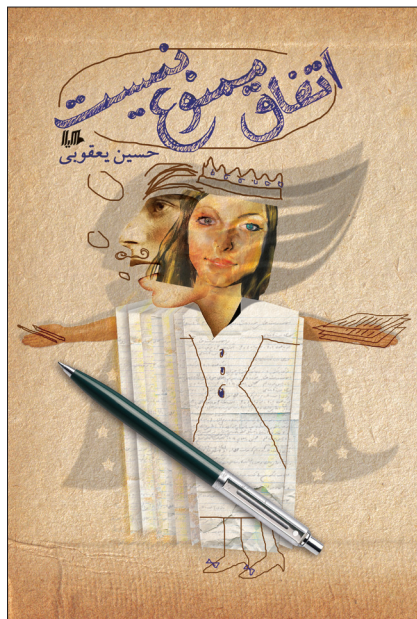
اتفاق ممنوع نیست، بیستمین کتاب حسین یعقوبی، مجموعه‌ای از چهارده داستان کوتاه (دوازده قصه، یک سرآغاز و یک سرانجام) است؛ داستان‌هایی فانتزی با رگه‌های طنز و گریزهایی به مسائل روز که با خیال‌پردازی‌های پُرشمار نویسنده ترکیب می‌شوند و منطق خود را

در حین فرایند خلقشان بسط می‌دهند. یعقوبی در این داستان‌های کوتاه، که با تنوع موضوعی همراه‌اند، به شکلی از مواجهه سورئال با محیط پیرامونش دست یافته و عادت‌ها و قوانین ازپیش‌موجود را به هم زده است.

سرآغاز کتاب با مکالمه‌ای اتفاقی بین یک نویسنده و خواننده ناشناس آثارش آغاز می‌شود و قصه‌های بعدی ادامه‌ی این گفتگو و خیال‌پردازی‌های همواره ناتمام نویسنده‌ای است که از همان ابتدا در پاسخ به این سؤال که ایده‌های این قصه‌های کوتاه چگونه به ذهنش رسیده می‌گوید: «راستش، سررسید خوبی دستم رسید که اصلاً عکس نداشت. جون می‌داد واسه کتاب نوشتن». به این ترتیب، او، با بیانی کنایی و با خالی کردن تقویم از کارکرد اصلی‌اش، زمان تقویمی را مسئله‌دار می‌کند و با گذر از «جهان افسون‌زدوده» به جهان فانتزی موجوداتی ناشناس، به زمان و مکانی دیگر، وارد می‌شود؛ جهانی از کلمات غریب و آشنا که گاه مفاهیمی متضاد را همنشین و با تصاویری از همین جنس همراه می‌کنند.

هریک از داستان‌های کتاب با گفتگوی نویسنده و خواننده (که زمینه را برای آغاز داستان بعدی فراهم می‌کند) پایان یافته است؛ پایانی

ناتمام که بنا به وعده و ادعای نویسنده تنها در باهم‌آیی همه قصه‌ها کنار هم کامل می‌شود و این مجموعه کامل البته چیزی جز از دست رفتن هرگونه امکان جمع‌بندی و تأکید بر ماهیت تصادفی همه اعضای مجموعه



اتفاق ممنوع نیست

حسین یعقوبی

هیلا

۱۳۹۴

مجتبی پانزده‌سالش بود که عاشق دخترخاله نرگسش شد. خیلی ساده لبه پنجره نشسته بود و داشت بیرون را نگاه می‌کرد که دید دختری که روسری قشنگی سرش است دارد می‌آید طرف خانه‌شان. مجتبی چشم‌هایش ضعیف بود و دوست نداشت عینک بزند، برای همین با تنگ کردن چشم‌هایش فقط متوجه شد که نرگس صورت گردی دارد. و عاشقش شد.

اول کتاب‌هایش نوشت: عشق یعنی یک صورت گرد.

۱. سطری از شعر والاس استیونس

تنهایی‌های زنانه یک آپارتمان نگاهی به رمان والس یک نفره

رحمان سهندی

پیرزن، قدسی دلناز را، به‌رغم مخالفت عرشیا، صبیغه او می‌کند تا مزاحم مرد جدیدش نباشد. اختلاف سنی سبب می‌شود دلناز، که بعدها به کمک عرشیا دانشگاه قبول می‌شود، دل‌باخته آراین، همکلاسیش، شود. آراین جوانی تندخو و بی‌پول است که مدام جفا می‌کند. با این حال، بر اساس اصل «زن جوان را اگر تیری در پهلوی نشیند به که پیری»، دلناز می‌افتد در تناقض ابدی: به یاد آراین است و از عرشیا، که دیگر از کار افتاده، پرستاری می‌کند.

انتخاب راوی اول شخص سبب شده تنهایی سایه بیشتر نمایان شود و عنوان کتاب نیز دلالت پیدا کند. روایت غیرخطی باعث می‌شود اطلاعات مناسب از گذشته افراد، در کنار مسئله‌های کنونی شخصیت‌ها، بینشی جامع از جهان داستان به دست دهد. به این‌ها اضافه کنید انتخاب عناصر رمان را که در پیوند نهانی و نهایی با یکدیگر عمل می‌کنند: ساعت‌هایی که کار نمی‌کنند، لاک‌پشتی که حیوان خانگی شد، قاب‌عکس‌های خالی، کرم‌هایی که لی‌لی هدیه داده، بوی غذا و قلیان و عطر و چاه فاضلابی که در خانه‌ها مانده، بیماری دختر همسایه (سندروم داون) و ... در کنار خودکشی‌ها، مرگ‌ها و رجعت‌کردن‌ها در ارتباط‌هایی عمیق زمینه رویدادها را مشخص می‌کنند که در پایان تناظرهایی نیز می‌سازند. چنین ساختاری سرانجام در زبان شخصیت‌ها نمایان می‌شود. مثلاً، توصیف از لی‌لی در نوشته‌های سام در همه جوانب زندگی آنان رخنه می‌کند و همه‌چیز در زبان داستان به هیئت او درمی‌آید.

کتابفروش بودن سام و کتابخوان بودن شخصیت‌های داستان ایجاب می‌کند آنان جا به جا به کتاب‌های داستانی گوناگون اشاره کنند. از شاعران و شعرهای معاصر نیز چند نمونه ذکر می‌شود. همچنین، شخصیت‌ها به ترکی آذربایجانی، انگلیسی و فرانسه صحبت‌های کوتاهی می‌کنند. زمان داستان نیز برهه برگزاری انتخابات چند سال پیش و حواشی آن است.

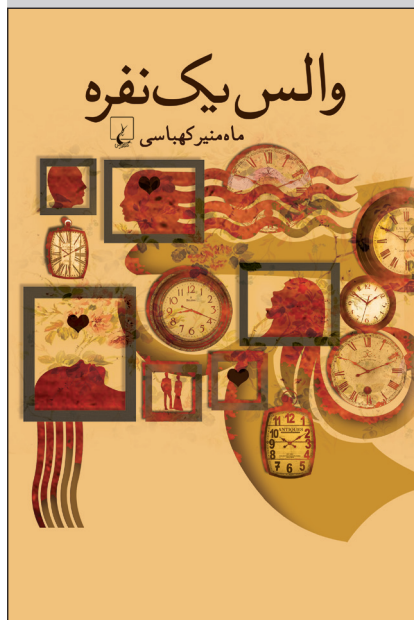
همه کسانی که در مواجهه با عشق دچار تردید شده‌اند مخاطب کتاب هستند، خاصه خوانندگان جدی ادبیات معاصر، کسانی که تلخی حقیقت را دوست دارند، و زنان. رمان ۵۶ فصل دارد (هر فصل بین ۱ تا ۱۳ صفحه). کتاب ۲۹۵ صفحه دارد و در قطع رقیعی است. چاپ اول کتاب در سال ۱۳۹۴ و با تیراژ ۱۱۰۰ نسخه منتشر شده.

والس یک نفره

ماه‌منیر کهبایی

ققنوس

۱۳۹۴



والس یک نفره رمانی است اثر ماه‌منیر کهبایی درباره مواجهه زنی با معشوقه دوران جوانی شوهرش، به همراه رابطه‌های عاطفی-عشقی زنان و مردان دیگر، که با راوی اول شخص به صورت غیرخطی و به شیوه واقع‌گرایانه روایت می‌شود. این کتاب تصویرکننده تنهایی سه زن و مشخصاً حال و روز سایه، راوی رمان، است.

رمان حول مفهوم عشق می‌گردد. شخصیت‌ها، بی‌آن‌که بخواهند، مدام گذشته را به زمان حال احضار می‌کنند. زن‌ها در این داستان همیشه می‌ترسند: نه از چیزهایی که از دست داده‌اند، بلکه از خواسته‌هایی که به دست نیآورده‌اند و نخواهند آورد.

اما همه‌چیز از تلفنی دیرنگام به خانواده پنج نفره سایه شروع می‌شود که از بازگشت لی‌لی خبر می‌دهد. او معشوقه ۲۷ سال پیش سام، شوهر سایه، است. سام و لی‌لی پنج سال دلدادگان هاج و واجی بودند که سام همه خاطره‌هایشان را از سر شور نوشته است. با آمدن لی‌لی، سایه از جزئیاتی آگاه می‌شود که دانستنشان ویران‌کننده است. سایه گمان می‌کند سام لی‌لی را پشت همه‌چیز و همه‌کس پنهان کرده است. لی‌لی از سام خداحافظی می‌کند، اما سایه حضور او را پررنگ‌تر و آزاردهنده‌تر از گذشته حس می‌کند. کشاکش ماجرا تا به آن‌جا می‌رسد که سایه می‌فهمد دور بودن از این زن یعنی ناآگاهی از زندگی خودش. پس، همه‌جا پی او می‌گردد. حتی شک می‌کند به ساکن جدید واحد خالی آپارتمان‌شان: مبدا لی‌لی یک زمان...

در کنار خط اصلی، داستان زندگی لی‌لی و دلناز نیز بیان می‌شود. لی‌لی به فرانسه می‌رود و زن کامران می‌شود. کامران مردی بلهوس و زن‌باره است که سرانجام ایدز می‌گیرد. کامران که می‌میرد، لی‌لی او را به ایران می‌آورد. سپس، می‌رود پی سام: یادآوری مجدد خاطره‌هایی که از مدت‌ها قبل به ذهنش هجوم می‌آورند.

دلناز، همدم سایه، تجربه خودکشی دارد و سرانجام باز خودکشی می‌کند. در کودکی خواهر و برادرش را به علت اهمال و کاهلی قدسی، مادرش، از دست می‌دهد. قدسی صبیغه عرشیا، استاد دانشگاه، می‌شود. دلناز مجبور می‌شود در هفده‌سالگی پرستاری از مادر عرشیا را به عهده بگیرد. پس از مرگ

لی‌لی حرف می‌زند. من چند لحظه، فقط آهنگ صدایش را می‌شنوم و باز و بسته شدن لب‌هاش را می‌بینم. از در که بیرون می‌رویم، از گوشه چشم تصویرمان را روی شیشه در ورودی تماشا می‌کنم. هر دو موج برداشته‌ایم. سر در نمی‌آورم چطور توی وراجی‌هاش از خاطره‌هاش با سام پل می‌زند به زندگی‌اش با کامران و از شب آخرین سالگرد ازدواجشان می‌گوید که کامران آن شب به خانه نیامد. صبح روز بعد که آمد وقتی پیرانش را درآورد لی‌لی بین دو کتفش یک سیم‌رغ خالکوبی بزرگ دید که هر بالش روی یکی از کتف‌ها پهن شده بود و مرد وقتی داشت تی‌شرت تازه‌اش را تن می‌کرد، پرنده انگار بال‌هایش را جلوی لی‌لی که روی راحتی دراز کشیده بود باز و بسته می‌کرد.



طنزپردازی برای تمام فصول به مناسبت انتشار دوباره آثار عزیز نسن در ایران

خنده‌هایی نو بر غصه‌های قدیم

نگاهی به رابطه نویسنده ترک با خواننده ایرانی

میلاد کامیابیان

غیرایرانی که نه پیرنگ‌های سرراست داستان‌هایشان شوری برمی‌انگیزد و نه شخصیت‌های معمولی‌شان تأثیری می‌کند. باری، این سر، این اکسیر، هرچه بود، همانی بود که رضا همراه نیز شمه‌ای از آن، جلوه‌ای از آن را به فراست دید و دریافت و در داستان‌هایش به کار گرفت. داستان‌های نسن، در یک کلام، در زمانی درست در مکانی درست قرار گرفته بودند، چه آثار اصلی‌اش در ترکیه و چه جعلیاتش در ایران. اما این یعنی چه؟ بیشتر می‌کاویم.

۲

داستان‌های نسن راوی عدم توازن‌اند، گویای نامتعادل بودن‌اند، تصویرکننده، به قول رضا براهنی، ناموزونی تاریخی و، به بیان حسن قاضی‌مرادی، ناهماهنگی‌نوسازی در ساختارها و در فرهنگ سیاسی‌اند. این نوشته‌های طنزآمیز، که گاه اندوهی که در دل برمی‌انگیزند جاندارتر است از خنده‌ای که بر لب می‌نشانند، حدیث سرگردانی انسانِ جوامع توسعه‌نیافته‌اند که در جامعه در حال گذار به دام افتاده؛ جامعه‌ای که سیاست‌مدران را به حزب‌بازی تبدیل کرده و از دیوانسالاری، که یکی از ستون‌های تمدن نو غرب است، به کاغذبازی بسنده کرده. چنین جامعه‌ای، از یک سو، محاسن جوامع سنتی را باخته و هم، از سوی دیگر، به مزایای جوامع مدرن دست نیافته. و این هنر عزیز نسن است که می‌تواند از شرحِ عسرتِ آدمی در این برزخ «طنز» بسازد.

از قضا، تجدید آمرانه آتاتورک که دولت‌های پس از او میراث‌برش بودند از بسیاری وجوه، از جمله همین عدم تعادل، با تجدید آمرانه عصر

پس از سال‌های ترک‌تازی طنزپرداز ترکیه‌ای در ایران دهه شصت که آثارش عموماً در قطع جیبی با جلدهای رنگارنگ به بازار نشر عرضه می‌شد، دورانی از فتور رسید: نسن، در اواخر عمر، دست‌اندرکار نشر اثری به زبان ترکی شد که خشم برخی معتقدان و هراس بعضی سیاستمداران را، چه در این جا و چه در سرزمین خودش، برانگیخت و نتیجه‌اش در کشور ما به محاق رفتن آثاری بود که، چند سال بعد، با اعتراف مترجم اصلی‌شان، رضا همراه، معلوم می‌شد اساساً نوشته او نبوده‌اند.

درخشش نسن در آسمان ادب ایران به سال‌ها پیش از آن برمی‌گشت. ترجمه و انتشار «حمدی فیل» و پخمه‌نامش را پرآوازه کرد. پس از آن بود که هرچه از او یا با نام او به میدان می‌آمد با تحسین و استقبال کتابخوانان ایرانی مواجه می‌شد. این میان، نامی هم باید از قدیر گلکاریان ببریم که در سال‌های پس از انقلاب چند مجموعه از داستان‌های نسن ترجمه کرد تا در کنار آثار جعلی چشم‌مان به نوشته‌های اصلی او هم روشن شده باشد. اما سر استقبال ایرانیان از آثار او در چه بود؟ چه اکسیری در داستان‌هایش، با آن شخصیت‌های معمولی و پیرنگ سرراست، نهفته بود که پیر و جوان را شیفته می‌کرد؟ چه بسیار داستان و داستان‌نویس وطنی و

حال آمده تا هم ولایتی‌های قدیمش را به سوی دنیای نو هدایت کند هر بار با «درست می‌شه ایشالا»های اهالی روبه‌رو می‌شود و ناکام می‌ماند، تا آن‌جا که مصلح سرخورده خود به هیئت یکی از همین افراد درمی‌آید و نمی‌تواند، جز تکرارِ وردگونِ همان جمله، سخنی بر زبان بیاورد. بدیهی است که سرانجام چنین شخصی بستری شدن در تیمارستان است؛ تیمارستانی که پزشکانش هم، در بی‌حمیتی و واگذار کردنِ امور به قضاو قدر، دست کمی از آن روستاییان بی‌خبر ندارند.

۳

انتشار گزیده سه جلدی داستان‌های کوتاه نسین با ترجمهٔ ارسلان فصیحی در بهار سال ۱۳۹۵ را باید به فال نیک گرفت: نویسندهٔ معتبر ترک دوباره به ویتترین و پیشخان کتابفروشی‌های ایران برگشته، طرفه آن‌که این بار از صحت انتساب داستان‌ها به او و، با توجه به کارنامهٔ مترجم، از کیفیت زبان آثارش مطمئنیم. در روزهایی که دولت ترکیه چه‌بسا بیش از هر دورهٔ دیگر به میراث آتاتورک پشت کرده و منطقه در آتش جنگی همه‌گیر می‌سوزد که فرقه‌گرایی و خرافه‌های بنیادگرایانه در آن می‌دمند، آری گفتن دست‌اندرکاران بازار کتاب، از وزارتخانه گرفته تا ناشر و خواننده، به نسین را می‌توان، شاید اندکی خوشبینانه، نشانی پرارزش از تساهل و پذیرش دیگری در نظر گرفت، دیگری‌ای که

البته، به اصطلاح، از رگ گردن هم به ما نزدیک‌تر است.

باید دید نویسنده، اکنون دیگر می‌شود گفت، کلاسیک ترکیه‌ای که از قریب چهار دهه پیش در دل چند نسل از کتابخوان‌های ایرانی جا باز کرده آیا می‌تواند دل نسل جوان‌تری را که، به تعبیری، در زمانهٔ نو، در دوران پس از انقلاب اطلاعات، اما همچنان در جامعه‌ای نامتوازن می‌زیید ببرد یا خیر.

رضاشاه در ایران مشابهت دارد. جای تعجب نیست که مخاطب ایرانی حرف دل خود را از زبان نویسنده‌ای ترک‌زبان بخواند. آنچه ممکن است مایهٔ شگفتی باشد این است که چرا از جامعه‌ای که تا این اندازه با ایران نو مشابهت دارد هرگز طنزنویسی به قوت نسین برنخاست (خسرو شاهانی، به زعم نگارنده، نزدیک‌ترین نویسندهٔ ماست به نسین، اما شاید پاگیر شدنش در فلات ایران، به جای آناتولی که همسایه اروپاست، مانع پراکنده شدن نامش شد).

بنابراین، اگر برای گذار از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ متجدد روند نوسازی سیاسی باید متضمن هم نوسازی ساختارها و هم نوسازی فرهنگ سیاسی باشد، طنزنویس جامعهٔ ناموزون ناهمخوانی ساختارها و فرهنگ را برجسته می‌کند: در داستان «محمود و نگار» می‌بینیم حزب‌بازی پدران دو دل‌دادهٔ روستایی مانع وصال این دو می‌شود؛ پدر هریک عضو حزب مخالف دیگری است. جنبهٔ طنزآلود ماجرا زمانی بیشتر می‌شود که می‌بینیم پدران، در پی منافع شخصی، مدام در حال تغییر حزب‌اند، اما قضای روزگار باعث می‌شود هیچ‌وقت هم‌زمان در حزبی واحد قرار نگیرند. در داستانی دیگر، داستان «چپ، راست»، می‌خوانیم مقاطعه‌کارانی که بناست کوچه‌های پست و بلند استانبول را هموار کنند، به سبب بی‌صلاحیتی، از کوچه‌ای تپه و از کوچه‌ای دیگر دره می‌سازند. این‌جا هم نوسازی کور است که فاجعه‌ای خنده‌آور پدید می‌آورد.

در داستان «درست می‌شه ایشالا» با روی دیگر چنین جامعه‌ای رویارو می‌شویم: سنت متصلب اهالی روستا را به چنان مرتبه‌ای از بی‌حمیتی مبتلا کرده که هیچ بلایی در ایشان همدلی بر نمی‌انگیزد. هر نفر، هم‌زمان، هم قربانی است و هم جانی. تلاش‌های شخص مصلحی که جهان را دیده و

طنزپردازی برای تمام فصول دربارهٔ گزیدهٔ داستان‌های کوتاه عزیز نسین

محسن فرهنگند

۱

محمت نصرت، معروف به عزیز نسین، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۵ در استانبول به دنیا آمد و ۶ ژوئیهٔ ۱۹۹۵ در از میر چشم از جهان فرو بست. او در هشتاد سال عمرش ده‌ها کتاب در زمینه‌های داستان و رمان و نمایشنامه و شعر و داستان کودک و خاطرات منتشر کرد. نسین را عمدتاً می‌شناسند و بیشتر ۲۳ جایزهٔ ملی و بین‌المللی‌ای که کسب کرده هم در زمینهٔ طنز بوده است. همچنین او را به همراه اورهان پاموک، ناظم حکمت و یاشار کمال جزو چهار نویسندهٔ بزرگ ترکیه دانسته‌اند که آثارشان به زبان‌های فراوانی ترجمه شده است.

نسین در میان فارسی‌زبانان هم نامی آشناست. ترجمهٔ آثار نسین به فارسی از سال‌های دههٔ ۴۰ شروع شد و از آن زمان افرادی چون رضا همراه، احمد شاملو، صمد بهرنگی، ثمین باغچه‌بان، رسول یونان، مژگان

دولت‌آبادی، داود وفایی و دیگران رمان‌ها و داستان‌کوتاه‌ها و اشعار و خاطرات نسین را به فارسی ترجمه کرده‌اند.

عزیز نسین در نگارش داستان کوتاه بسیار موفق عمل کرده است. در میان آثار نسین با آثار درخشانی روبه‌رو می‌شوید که دست کمی از آثار بزرگان داستان‌کوتاه‌نویسی ندارند. چنان‌که گفتیم، داستان‌کوتاه‌های نسین پیش از این هم بارها به فارسی ترجمه شده، اما به‌تازگی انتشارات ققنوس مجموعه‌ای از داستان‌کوتاه‌های نسین را با ترجمهٔ ارسلان فصیحی منتشر کرده است. کتاب‌های محمود و نگار، دیوانه‌ای بالای بام، مگه تو مملکت شما خر نیسی؟ در مجموع نزدیک به ۶۰ عنوان از داستان‌کوتاه‌های نسین را در بر دارند. تعدادی از این داستان‌ها پیش از این نیز ترجمه شده‌اند و بعضی از کارها نیز برای اولین بار است که ترجمه می‌شوند. مزیت این مجموعه، در کنار این‌که شماری از داستان‌های نسین را گلچین کرده، ترجمهٔ قابل‌اعتماد آن است.

۲

پیش از این رضا همراه مترجم اصلی داستان‌های عزیز نسین به فارسی شناخته می‌شد، اما بعدها مشخص شد که چندان نمی‌شود به این ترجمه‌ها

بوروکراتیک و نظام دیوانسالاری و همچنین نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی مطالعه کنید.

ناگفته نماند، طیف مخاطبی که بالقوه می‌تواند به دلیل وجود چنین مضامینی با داستان‌های نسنین همراه شود بسیار گسترده است و البته این مضامین برای مخاطب فارسی‌زبان هم ملموس هستند و در این میان، هم فراگیر بودن مضامین و هم قرابت‌های فرهنگی جامعه ایران و ترکیه این امر را میسر می‌کند.

۳

مخاطبان ترجمه‌های فارسی نسنین در دهه‌های چهل و پنجاه، زمانی که آثار او حتی با وجود ضرب‌وجرح دستگاه ممیزی پهلوی به دستشان می‌رسید، آن‌ها را گویی آینه‌ای در برابر وضعیت خود می‌دیدند. برای آنان شخصیت‌های داستان‌های نسنین بیگانه نبودند؛ شخصیت‌ها دیگری‌هایی بودند که مخاطبان فارسی‌زبان به راحتی با آنان همدل می‌شدند و در خود هضمشان می‌کردند. اهمیت آثار نسنین همین‌جاست؛ زیرا نویسنده هم می‌کوشد با انواع سازوکارهایی که در واقع‌نمایی داستان به کار می‌بندد چنان بنمایاند که این طنز در وضعیتی واقعی رخ داده است و وجود نوعی بی‌نظمی را در همان نظم بازنمایی می‌کند که جامعه و افرادش دوست دارند در دل آن دیده شوند؛ اما، در مقابل، مخاطب داستان طنز همواره

اعتماد کرد. ظاهراً بسیاری از داستان‌هایی که با قلم همراه از نسنین به فارسی منتشر شده، در واقع، نوشته‌های خود مترجم بوده است. همراه در سال‌های رکود انتشار ترجمه آثار نسنین به این حقیقت تلخ اعتراف کرد. جنبه تراژیک ماجرا وقتی آشکار می‌شود که به توانایی همراه در جا زدن نوشته‌ها یا احیاناً الهاماتش به جای داستان‌های نسنین توجه کنیم. رضا همراه چنان در نقش عزیز نسنین فرو رفته بوده که کسی به امانتداری‌اش شک نداشته است.

فارغ از فقره رضا همراه، باید اذعان داشت ترجمه داستان‌کوتاه‌های نسنین کار دشواری است. جدای از توانمندی نسنین در پرداخت داستان، احاطه او به سطوح مختلف زبان و استادی‌اش در به‌کارگیری آن در روایت‌هایش است که ترجمه کردن آثار او را دشوار می‌کند؛ همچنین داستان‌کوتاه یکی از قالب‌های دشوار در داستان‌نویسی است که به تبع ترجمه آن نیز دشوار خواهد بود.

در داستان‌کوتاه نویسنده باید داستان را در حجمی کم روایت کند. او باید بتواند طرح داستان را پیش ببرد، مکان و زمان را ملموس کند و بیش از هر چیز شخصیت‌های اصلی و فرعی را به‌خوبی نشان دهد. برای این کار باید نثر و لحن را به‌درستی به کار گیرد. در این قالب هریک از واژگانی که به کار می‌روند می‌توانند لغزشگاهی باشند که نوشته را از داستان‌کوتاه

کلاه به سر از مغازه کلاه‌فروشی اوادم بیرون. تا پامو گذاشتم بیرون رفیق، کلاه روی سرم انگار بال درآورد. انگار کن پروانه بود روی سرم... کلاه پروانه شده بود، رفیق، توی آسمون پرواز می‌کرد. کار ما رو بین تو رو خدا، گلی چند ساله مدام می‌گه کلاه مخملی، کلاه مخملی، کلاه مخملی؛ من ده ساله می‌گم کلاه مخملی، کلاه مخملی. چهار سال کار کردم، تونستم یه کلاه مخملی بذارم روی سرم، اونم پرواز کرد رفت... من هم پشت سر کلاه تو هوا پرواز کردم رفیق. کلاه پرواز می‌کرد، من پرواز می‌کردم؛ کلاه رو زمین می‌شست، من رو زمین می‌شستم. همین که می‌خواستم بگیرم، کلاه دوباره پرواز می‌کرد. نمی‌دونستم این کلاه قسمت من هست یا نه. ملت هم جمع شده بودن و به ریشم می‌خندیدن. خب به جای خندیدن، این کلاهو بگیرین... کلاه انگار جادو شده بود، هیچ جوری نمی‌شد گرفتاش. همون‌جور که دنبال کلاه می‌دویدم، انگار یکدفعه توی سرم رعد و برق زد. نگو از بس حواسم پی کلاه بوده، زیر تراموای موندهم. دیگه نفهمیدم چی شد؛ از حال رفتم. اما می‌گفتن توی بی‌هوشی هم مدام می‌گفتم کلاه! کلاه!

مگه تو مملکت شما خر نیست؟

عزیز نسنین

ارسلان فصیحی



مگه تو مملکت شما

خر نیست؟

عزیز نسنین

ارسلان فصیحی

ققنوس

۱۳۹۵

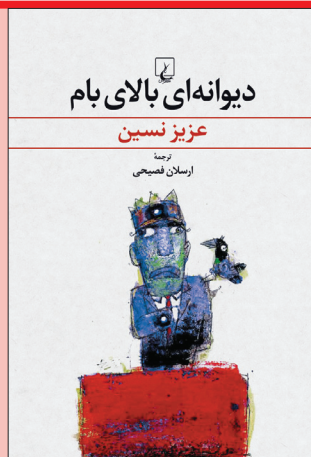
علاقه دارد، در عین همدلی با داستان، آن را واقعیتی ناظر بر زندگی دیگری تصور کند. این علاقه مخاطب وقتی افزون می‌شود که متن پیش رویش ترجمه‌ای از زبان همسایه باشد. مخاطب فارسی‌زبان هم هنگامی که با نسنین همراه می‌شود شاید با همین نیت با او پیش می‌رود، اما به پایان راه که می‌رسد با طنزی تلخ روبه‌روست.

طنزپردازان را به‌گونه‌ای مصلحان اجتماعی دانسته‌اند. نسنین هم ظاهراً مصداقی برای این گزاره است. خود او هم جایی به این نکته اشاره کرده و گفته است: «تنها طنزی را طنز واقعی می‌دانم که به سود مردم باشد...» نکته این‌جاست که نسنین هیچ‌گاه این «به سود مردم بودن» را در نصیحت‌گویی نمی‌جوید. او طنز را در قالب داستان چاره کار می‌داند. شما در مواجهه با نسنین از قصه دور نمی‌شوید تا، در عوض، نصیحت کردن و گزافه‌گویی را احساس کنید. در میان سطرهای این داستان‌ها شما با نگاهی شیطن‌آمیز روبه‌روید که حاضر نیست داستان را برای مهمل‌بافی‌های خودش فدا کند. نسنین به دنیای داستان وفادار است. او گنجینه‌ای تمام‌شدنی از قصه دارد. از شروع داستان به راحتی شما را درگیر می‌کند و همان ابتدا لبخندی آمیخته با تعجب بر لبان شما می‌نشانند. به سادگی هرچه تمام‌تر و با همان روح شیطن‌آمیز گره‌افکنی می‌کند، هرچه جلو می‌روید لبخندتان را

به حکایت تبدیل کنند. کافی است لحظه‌ای در روایت خللی پیش آید یا زبان راوی با شخصیت اصلی متناسب نباشد. دشواری کار مترجم هم همین‌جاست. او باید بتواند از پس برگرداندن ظرایف کار نویسنده به زبان مقصد برآید. قوت کار ارسلان فصیحی در آنچه از نسنین به دست ما می‌دهد همین حفظ تناسب است؛ زبان و لحنی که فصیحی برای هریک از داستان‌ها به کار بسته است آن‌قدر با شخصیت‌های داستان‌های نسنین همخوان است که به راحتی می‌توان شخصیت را در ذهن تصویر کرد و با او همراه شد. در تمامی مجموعه ۶۶۰ صفحه‌ای که فصیحی گردآوری و ترجمه کرده است با کمتر عبارتی روبه‌رو می‌شوید که خواندن متن را برایتان دشوار کند یا توی ذوقتان بزند.

از دیگر نقاط قوت این مجموعه تنوع مضمونی داستان‌هایی است که فصیحی انتخاب کرده است. شاید در نگاهی کلی حق با عمده افرادی باشد که درباره نسنین نوشته‌اند و محور اصلی کارهای او را نقد دیوانسالاری و محرومیت و فقر دانسته‌اند؛ با این حال، تنوعی بیشتر از این دو مضمون دستمایه داستان‌هایی است که ارسلان فصیحی در این سه جلد گردآوری کرده است. در این مجموعه شما می‌توانید داستان‌هایی با مضامینی همچون توسعه‌نیافتگی، تحزب، تقابل زندگی شهری و روستایی، شکل زندگی شهری، مجموعه‌ای از ویژگی‌های فردی و غیره را در کنار مشکلات

دیوانه‌ای بالای بام
عزیز نسین
ارسلان فصیحی
ققنوس
۱۳۹۵



«همه‌تون این لطیفه رو می‌دونید... یه روز ملانصرالدین...»
تف به این شانس... حتی یک لطیفه ملانصرالدین هم به یاد نمی‌آمد...
دستش درد نکنه خانم خانه؛ بفرما زرد برای شام. با آن‌که می‌خواستیم پشت سر همه بمانیم، اولین نفری که به طرف میز دوید من بودم. انگار جای دهانم را هم گم کرده بودم. قاشق‌قاشق سوپ را روی لباسم می‌ریختم. به عوض آن‌که بگویم «دستتون درد نکنه، خیلی خوشمزه شده»، به خانم خانه که خیلی هم بانزاکت بود، گفتم:
«آه آه ... چقدر شور شده!»
دختر کوچک خانواده توی بشقابم گوشت می‌گذارده. می‌خواهم بگویم:
«تشکر می‌کنم، کافیه»، اما می‌گویم:
«این‌که کمه... پرش کن بشقابموا!»

پیچیده‌پی‌ریزی کند. پیرنگی که او جلو رویتان می‌نهد حاصل تقابلی میان دو مفهوم است و این تقابل هم موتور محرکه داستان است و هم پدیدآورنده طنز. گاهی تقابل میان توسعه همگون/توسعه ناهمگون در میان است، گاهی حرف از فقر/ثروت و گاهی هم صحبت از تقابل شهر/روستاست، و الی‌آخر؛ اما، هرچه هست، تمامی اجزای داستان دست در دست هم داده‌اند و شما را با خود همراه می‌کنند.

۴

طنز نسین بسیار سالم است. در متن او اثری از لودگی و هجو نمی‌بینیم. او با توانایی قلمش اجتماع را به نقد می‌کشد؛ مضاف بر این، نسین برخلاف عمده آنچه در طنزنویسی امروز فارسی می‌بینیم، چندان علاقه‌ای به استفاده از زبان استعاری و حرکت روی نمودار عمودی زبان ندارد؛ به عبارتی دیگر، طنز او وابسته به مفردات و کلمات نیست، بلکه او سازوکارهای پیچیده‌تری را به کار می‌بندد تا به کمک آن‌ها طنز را در قالب داستان کوتاه پیش برد. توانایی نسین در توصیف وضعیت‌های بی‌نظمی و در عین حال به نقد کشیدن آنچه در لوی نظم در جامعه نمایش داده می‌شود، چه در فرهنگ جامعه و چه در بطن سیاست و هر جای دیگر، به داستان‌های او عمق داده و او را قادر می‌سازد تا فراتر از زبان ترکی هم مخاطب خود را به دست آورد.

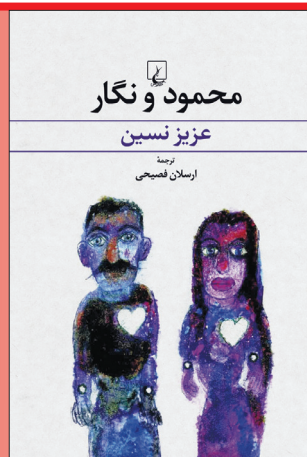
دسترسی به چنین مجموعه‌ای فرصتی مغتنم برای مخاطب طنز امروز فارسی است تا بتواند طعم این جنس از ذوق طنزنویسی را هم بچشد.

پررنگ‌تر می‌کند و شما هم نمی‌توانید سرنوشت شخصیت اصلی را رها کنید. گره‌گشایی و پایان داستان جایی است که آرام‌آرام لبخند شما بر لبانتان ماسیده است؛ شما مانده‌اید میان راهی که با لبخند آمده‌اید و تلخی‌ای که زیر زبانتان حس می‌کنید.

مرز میان کمدی و تراژدی بسیار باریک است. کمدی یک تصویر بزرگ‌شده است و می‌خواهد افراد را بیشتر از چیزی که هستند نشان دهد؛ برعکس تراژدی افراد را کوچک‌تر از آنچه هستند می‌نماید. به‌ظاهر کمدی و تراژدی دو سویه منفک از هم‌اند، اما عجالتاً طنز و کمدی را یکی در نظر بگیرید و با نسین همراه شوید. در پایان داستان، آن‌جایی که به لبخند ماسیده‌برلب و تلخی زیر زبان می‌رسید، دیگری‌ای که قرار بوده است در همسایگی شما زندگی کند در شما حلول می‌کند؛ و حال شما با وضعیتی تراژیک روبه‌روید و کیفیت لبخند و تلخی زبانتان از همین روست، زیرا شما خود را کمتر از چیزی خواهید دید که دوست دارید ببینید. عمق تراژیک بودن این وضعیت دو راه را پیش‌پایان می‌نهد: یا در همان تلخی رها شوید، یا بروید سراغ داستان بعدی و فاصله خودتان و دیگری را محک بزنید. احتمالاً سرانجام راه دوم را در پیش خواهید گرفت و این تلاش هم با ناامیدی همراه است؛ از یک جایی به بعد گویی شما صرفاً از فرط این همگونی با دیگری و این‌که مدام خود را در آن بازشناسی کنید، با همان طنز تلخ، لذت خواهید برد.

خوبی قضیه این‌جاست که نسین چندان منتظران نمی‌گذارد؛ هم داستان‌ها کوتاه‌اند و هم نسین علاقه چندان‌ی ندارد که طرح‌وتوطه‌ای

کوچه «زارتابان» را آنقدر پایین برده بودند که از ته کوچه آب بالا می‌زد. اهالی می‌آمدند، از بالا با طناب بلند سطل می‌انداختند ته کوچه «زارتابان» و آب می‌کشیدند. می‌گفتند امسال استانبول به همین دلیل کمبود آب ندارد. از ته کوچه «حاجی زرفتین» آب درآمده بود، اما این آب شور بود؛ چون آن‌طور که اهل فن می‌گفتند کوچه دو متر از سطح دریا پایین‌تر رفته بود. از این کوچه فقط با قایق‌های کوچک می‌شد رفت و آمد کرد.
بن‌بست «ترت» به دشت تبدیل شده بود. یک شرکت آمریکایی پیشنهاد کرده بود در این دشت یک هتل بسازد.



محمود و نگار
عزیز نسین
ارسلان فصیحی
ققنوس
۱۳۹۵

کز هر طرف که می‌شنوم نامکرر است

مروری بر فرهنگِ فشرده لغاتِ چینی برای عشاق

میلاد کامیابیان

«بیگانه»، «خوابگاه»، «صبحانه انگلیسی کامل» همراه معانی و تعاریفشان از جمله نخستین فصول کتاب‌اند و، جلوتر که می‌رویم، مدخل‌هایی دیگر، که گویای فرازاها و فرودهای رابطه عاشقانه زوج اصلی داستان‌اند، جایشان را می‌گیرند: «عزب»، «بارور کردن»، «سوء تفاهم»،

«سرگردان» و ... در میانه داستان، دختر شرقی که سر از کارهای معشوق غربی‌اش در نمی‌آورد ناچار و با اصرار او به سفری در سراسر اروپا می‌رود و در شهرهای کوچک و بزرگ قاره سبز تجاری، گاه خوشایند و گاه آزارنده، به دست می‌آورد. حالا «آمستردام» و «برلین» و «ونیز» بالای صفحات کتاب می‌نشینند تا «زد» محجوب، ضمن این اودیسه اجباری، بیش از هر موقعیت دیگر، دریابد که آموختن زبان «آن‌ها»، غربی‌ها، مستلزم شناختن فرهنگ ایشان است.

خواننده، همچنان که با داستان «زد» پیش می‌رود، می‌بیند که انگلیسی دست‌وپاشکسته او چگونه به تدریج اصلاح می‌شود. رابطه عاشقانه این روند زبان‌آموزی را سرعت می‌بخشد و، سپس، آن سفر کدایی از راوی کتاب گوینده‌ای مسلط به زبان دوم می‌سازد. یکی از مواردی که هنر نویسنده را آشکار می‌کند پرداخت ظریف همین پیشرفت زبانی است. «زد» ما کم‌کم هم جملات پیچیده‌تری را به کار می‌گیرد و هم از واژگان متنوع‌تری برای بیان مقصودش استفاده می‌کند. این روند را مترجم توانسته به فارسی درآورد و، مضاف بر آن، ویرایش و صفحه‌آرایی دقیق اثر از آن کتابی پیراسته ساخته. اگر نسخه اصلی با دو زبان عمل آمده، نسخه فعلی فارسی را هم بر آن دو زبان افزوده. به همین نسبت، دشواری ترجمه و آماده‌سازی کتاب نیز افزایش یافته. با وجود این، خواننده کتاب گواهی خواهد داد که مترجم، ویراستار، صفحه‌آرا، و ناشر همگی

از پس به دست دادنِ رمانی خواندنی و باکیفیت برآمده‌اند.

فرهنگ فشرده... در ۳۴۴ صفحه و با تیراژ ۱۶۵۰ نسخه از زمستان سال ۱۳۹۴ در دسترس علاقه‌مندانِ رمان‌های تجربی و عاشقانه قرار گرفته است.

و باز هم قصه عشق، این بار میان دختری در ابتدای بیست‌سالگی و پسری که سی را هم رد کرده. دختر از چین آمده به انگلستان، برای زبان‌آموزی. بناست در بازگشت به وطن عصبی دست پدرمادرش باشد که از کشاورزی به

کفش‌سازی رو آورده‌اند و، خانوادگی، همان رویایی را در سر می‌پروراند که تمام کشور، با هدایت حزب حاکم، در خیال می‌پزد: پیشرفت، که یعنی صنعتی شدن. پسر، در واقع، مرد جوانی است زاده روستایی در حومه لندن، دلزده از صنعت و دلبسته طبیعت، و در آستانه میانسالی، که سال‌هاست بر خانواده کشاورزش شوریده و، در دوره نوجوانی، هم عشق‌های نامتعارفی را از سر گذرانده و هم سفرهای پرشماری را. آن دختر و این پسر، در شبی از شب‌های بارانی لندن، در سینمایی متروک به هم می‌رسند و راه‌هایشان به هم می‌پیوندد.

رمان فرهنگ فشرده لغات چینی به انگلیسی برای عشاق اثری است درباره عشق، غربت، ناهمگونی فرهنگی، هویت و، مهم‌تر از همه، زبان. دختر قهرمان داستان، با نامی که آن‌قدر برای همکلاس‌هایش دشوار است که «زد» خطابش می‌کنند، چنان‌که گفتیم، برای یاد گرفتن زبان انگلیسی پا به لندن می‌گذارد، اما در عوض زبان عشق را، قدم‌به‌قدم، می‌آموزد، زبانی که دستور و واژگانش از انگلیسی هم دشوارتر است. با این حال، همین زبان دشوار عشق است که بر غربت، بر ناهمگونی فرهنگی، و بر بیگانگی سایه می‌اندازد و بر ورطه ناهم‌زبانی میان غریبه‌ها پلی می‌زند. «زد»، که با دفترچه سرخ مائو به بریتانیا آمده، دفترچه‌ای دیگر می‌خرد و شروع می‌کند به نوشتن کلماتی که می‌خواند و می‌شنود: لغتنامه‌ای خصوصی برای به زبان درآوردن گنگی مسافری که هویتش را در میان غریبه‌ها نمی‌یابد.

گوئو شیانولو، رمان‌نویس و فیلمساز اصالتاً

چینی ساکن انگلستان، در این اثر تحسین‌شده، هوشمندانه، ساختار فرهنگ لغت را برای قصه گفتن برمی‌گزیند. فصل‌های متعدد و عموماً کوتاه کتاب، به جای عنوان، هرکدام با مدخلی از لغتنامه آغاز می‌شوند:

هر جمله‌ای که تو گفت من در دفترم نوشتم. روز بعد به لغات نگاه کرد و به هر کدام از آن‌ها خوب فکر کرد. دارم به ذهنت نفوذ کرد. با این که دنیای من خیلی از دنیای تو دور بود، فکر می‌کنم آخرش من توانست تو درک کرد. به نظر تو خیلی جذاب هست. همه چیزهای دور و برت برام جذابیت داشت. من احساس یک‌جور عشق به تو داشت. به تو: باغبان، مجسمه‌ساز، دوستدار مردمان، غریبه و اصیل.

در چین ما اعتقاد داشت صدها تناسخ و حلول دو آدم را سرانجام روی یک قایق در کنار هم قرار می‌دهد. شاید تو همان آدم برای من بود و این‌جا هم همان قایق است.

باغ بی برگی که می گوید که زیبا نیست؟

نگاهی به کتاب پادشاهی پیر در تبعید

عطیه نوری

۱

داستان پادشاهی پیر در تبعید نمونه‌ای از انواع رمان زندگینامه‌ای است که برای ستایش و ادای دین نویسنده به پدرش به رشته تحریر درآمده. راوی در به تصویر کشیدن زندگی روزمره خود، به عنوان فرزند مردی مبتلا به فراموشی، هرگز به دنیای ذهنی شخصیت‌های داستان، از پدر و مادرش تا سایر نزدیکانش، نفوذ نمی‌کند. بنابراین، مخاطب تنها از زاویه دید او شاهد زوال یک خانواده و، از پس آن، نزدیکی دوباره‌شان به یکدیگر است. پادشاهی پیر در تبعید را می‌توان اثری شخصی انگاشت، با توانمندی نزدیک شدن به امری جمعی، که همان درگیری با بیماری یکی از نزدیکان است. در واقع، این اثر، بیش از آن‌که گویای عواطف فرد بیمار باشد، درباره احساسات و حال‌وهوای نزدیکان بیمار است.

نویسنده ساختار روایت خود را، به تأسی از روند بیماری آلزایمر، بر مبنای «ارجاع به گذشته» می‌چیند. اما در روند شکل‌دهی به آن هیچ چیز را با دقت بازسازی نمی‌کند و تنها به ارائه تصویر و تصور کلی خود از کودکی پدرش تا کهنسالی او اکتفا می‌کند. از این رو، با وجود آن‌که تصاویر خردشده این اثر به گوشه‌وکنار گذشته سرک می‌کشد، اما در بند نوعی کلی‌نگری و، از پس آن، کلی‌گویی می‌ماند.

۲

آرنو گایگر در روایت زیست خود در کنار پدرش، که مبتلا به زوال عقل و فراموشی است، به احضار گذشته می‌پردازد. روایت او با ابتلای پدرش به بیماری آغاز و بر مرور خاطرات گذشته استوار می‌شود. جهان همراهم بیمار آلزایمری همواره

با کابوس فراموشی در پیوند است و شاید از همین رو نوشتن از آن و پرداختش در قالب داستان را بتوان نوعی تقلا برای ثبت خاطراتی دانست که فرد بیمار از یادآوری و بازگویی آن ناتوان است، طوری که گویی ثبت گذشته و احساسات افراد نسبت به یکدیگر به امری ضروری تبدیل شده است. ترس از فراموشی همواره به صورت موروثنی جریان دارد و از پدر به پسر منتقل می‌شود. بنابراین راوی، علاوه بر آن‌که قصد بازبازی رابطه خود با پدرش را دارد، تلاش می‌کند خاطرات خود را، که همانا بر سازنده هویت خانوادگی‌اش است، بازسازی کند. در واقع، به زعم او گذشته امری نیست که برای همیشه در پشت سر باشد، بلکه تأویل امروز او از گذشته سازنده باورها و جهت‌دهنده به کنش‌های اوست.

در این اثر، پدر، با ابتلا به فراموشی، حضور و آگاهی خود را از زمان و مکان و محیط خانواده از دست می‌دهد و راوی که پسر اوست سعی می‌کند به بازآفرینی آنچه پدر در ذهن خود از دست داده بپردازد و در این مسیر به او و گذشته خویش نزدیک‌تر شود. سرانجام، فراموشی موجب احساس

نزدیکی پسر با پدرش می‌شود، چراکه او شخصی است «زیادبرده»، بی‌هیچ تعلق و اعتقادی. در این وضعیت، به همان میزان که فراموشی رابطه خونی از سوی پدر دردناک است، داشتن فرصت بازبازی پدر به آن شیوه که پسر می‌پسندد جذاب است. شاید از همین روست که راوی پدر خود را پادشاه می‌نامد.

۳

اما درباره نحوه داستان‌پردازی این اثر باید گفت سادگی بیش از هر امری خودنمایی می‌کند. روبر برسون، فیلمنامه‌نویس و فیلمساز فرانسوی، درباره راز تصویرسازی خود چنین شرح می‌دهد: «نه عکس‌های قشنگ، نه تصویرهای زیبا، بل تصویرها و عکس‌های ضروری». برای آفرینشی این‌چنینی باید دانست که چگونه می‌توان در بیان ضرورت‌ها به آفرینش زیبایی نزدیک شد و تصویرهای ضروری را به تصویرهای زیبا بدل کرد. به نظر می‌رسد گایگر با بخشی از ایده برسون درباره عکس‌های ضروری هم‌عقیده بوده و در بخشی که به زیبایی مربوط می‌شده به سادگی و معمولی بودن اصرار داشته است. او در سراسر اثر خود تلاش کرده تا به معمولی‌ترین گونه (به دور از هرگونه پرداخت صناعی) به شرح زندگی افرادی به‌غایت معمولی بپردازد و آن‌ها را بزرگ جلوه دهد. موج خاطرات او به آرامی به همه‌چیز در دم رنگ تازگی می‌زند و در دم می‌میراند.

نویسنده در بخش‌هایی آن‌چنان معمولی می‌نماید که برای حالت‌های فراواقعی یک بیمار مبتلا به زوال عقل تنها به بیان جمله‌ای نظیر «این لحظات سورئال رو به افزایش بودند» اکتفا می‌کند و از هرگونه کوشش در جهت به تصویر کشیدن وضعیت پرفرازونشیب زندگی با فردی زیادبرده می‌پرهیزد. همین نکته پادشاهی پیر در تبعید را گاه به سکونی تبعیدوار سوق می‌دهد و در مواردی آن را در قالب اثری تک‌بعدی محدود می‌کند. تنها سویی که خواننده با آن مواجه است نگاه پسری به پدر آلزایمری‌اش است، پسری که طبق آنچه در داستان می‌گوید به نویسنده‌ای بزرگ تبدیل شده و جوایز بسیاری از آن خود کرده است. با وجود این، او در شرح زندگینامه‌اش دست به لفاظی‌های به‌اصطلاح هنرمندانه نمی‌زند. شاید تصور کنیم نویسنده از سر ضعف در تصویرگری و افراط در بیانگری چنین راهی را در پیش می‌گیرد. شاید هم به دلیلی راهبردی فاجعه‌تکان‌دهنده فراموشی پدرش را ساده و پذیرفته‌شده جلوه می‌دهد. تنها سرنخی که مخاطب برای پی بردن به این موضوع دارد این است که راوی در سراسر اثر از پذیرش بیماری اجتناب‌ناپذیر پدر سخن می‌گوید و معتقد است زندگی با فردی که دچار زوال عقل شده آن‌قدرها هم که به نظر می‌رسد دشوار نیست.

پادشاهی پیر در تبعید

آرنو گایگر

شیرین قرشی

قشون

۱۳۹۴





روایتی امروزی برای بچه‌های باهوش

معرفی کتاب قصه‌ی سه تا خرس

رضا رحمتی‌راد



ذهن پرسشگر و تفکر نقادانه خود، می‌تواند فیلسوف‌های بزرگ‌تری باشند. ایوان موریسون، نویسنده کتاب، با هوشیاری همه اطلاعات مفید و همه دانستنی‌ها را نه در روایت قصه‌گو، که در سؤال‌های کودک قرار داده است که از همه چیز می‌پرسد و به این ترتیب در روند همین پرسش‌ها و با تکیه بر آن‌هاست که به پاسخ‌های اصلی متن می‌رسیم؛ پرسش‌هایی که قطعاً پایانی ندارند مگر آن‌جا که قصه‌گو از جواب دادن به آن‌ها خسته شود یا موضوع بحث را عوض کند.

درباره جنبه بصری کتاب باید اشاره کرد که تفاوت فونت و پس‌زمینه حرف‌های کودک و قصه‌گو، در کنار تصویرپردازی و رنگ‌بندی مناسب، ترجمه فارسی را همچون نسخه اصلی به کیفیتی قابل قبول برای مخاطبانش رسانده است. تصویر با متن و مضمون همراه، و در نتیجه درک مفاهیم کتاب آسان‌تر شده است. با این اوصاف، می‌توان قصه‌ی سه تا خرس، با ترجمه فریده خرمی، را مناسب گروه‌های سنی الف و ب دانست.

قصه‌ی سه تا خرس داستان سه خرس است که در کلبه‌ای جنگلی زندگی می‌کنند و یک روز که برای پیاده‌روی از خانه بیرون رفته‌اند دختر کوچکی به اسم موطلاپی به کلبه‌شان می‌رود و تا زمان بازگشت خرس‌ها در آن‌جا می‌ماند و پنهانی از وسایل آن‌ها استفاده می‌کند. داستان از زبان یک قصه‌گو برای کودک خردسال روایت می‌شود و کودک از همان ابتدا با سؤال‌های پیاپی‌اش بدیهی‌ترین فرض‌های قصه‌گو را یکباره غیربدیهی می‌کند. در برابر این جمله به‌ظاهر ساده قصه‌گو که «سه تا خرس خاکستری بودند، که در کلبه‌ای در جنگل زندگی می‌کردند»، می‌پرسد: «چطور ممکن است سه تا خرس توی کلبه زندگی کنند؟ خرس‌ها توی غار زندگی می‌کنند»، «باباه» آن‌جا (در آن کلبه) چه کار می‌کرد؟ خرس‌های پدر معمولاً با خرس‌های مادر زندگی نمی‌کنند. خرس‌های مادر توله‌هایشان را تنها بزرگ می‌کنند. قصه‌ی سه تا خرس دقیقاً داستان همین لحظه است: لحظه‌ای که هم خوردن عادت‌های قصه‌گو، لحظه طرح سؤال‌ها به جای تلاش برای یافتن پاسخ‌ها، لحظه تولد فلسفه و تولید بحران، و لحظه‌ای که باید پذیرفت کودکان‌اند که، به یاری



زبان‌آموزی همراه با گربه دوست‌داشتنی

درباره چهار جلد از مجموعه پیت گربه‌ه

رحمان سهندی



دنیا نشان می‌دهد. او، پس از درست کردن ساندویچ، می‌فهمد برای خودش زیادی بزرگ است. پیت با ابتکاری لذت سهیم شدن را درمی‌یابد.

تکرار واژه‌ها در هر دو زبان عاملی است برای نهادینه شدن و دریافت معنا. اگر واحد ترجمه کلمه باشد، می‌شود ترجمه لفظ‌به‌لفظ؛ و اگر بند باشد، می‌شود ترجمه آزاد. در آموزش، انتخاب «جمله» برای واحد ترجمه بسیار کاربردی است. درباره سطح زبان ترجمه نیز، همچنان که عنوان کتاب عامیانه است (گربه‌ه)، ترجمه به صورت معیار صرف نیست، بلکه از سطح عامیانه زبان نیز به فراخور متن استفاده شده که از الزام‌های کتاب کودکان است. مزیت چنین ترجمه‌ای، بعدها، در آموزش سایر مهارت‌های زبان مثل شنیدن و صحبت کردن نمایان می‌شود. در این باره، تصویرهای رنگی کتاب طراوتی دیگر به کتاب بخشیده و سبب شده معنا بهتر منتقل شود. در داستان‌های کودکان همزمان چند هدف مدنظر است که در این مجموعه نیز رعایت شده است.

همان‌طور که گفتیم، گروه سنی «ب» (سال‌های آغازی دبستان) مخاطبان اصلی کتاب هستند. از مجموعه پیت گربه‌ه (می‌توانم بخوانم!) فعلاً چهار جلد منتشر شده است. در هر کتاب بین یک تا سه جمله در هر صفحه آمده است. کتاب‌ها به صورت مصور رنگی چاپ شده‌اند و ۳۲ صفحه گلاس دارند. چاپ اول کتاب‌ها را انتشارات آفرینگان در ۱۵۰۰ نسخه منتشر کرده است.

اگر نوشتار را صورت حقیقی زبان بدانیم، باید برای آموزش هر موضوع مطلب درخور آن را بنویسیم. در هر نوشته‌ای نیز باید مخاطب در نظر باشد. آموزش زبان دوم نیز قویاً قائل به همین شاخص است. وقتی سروکارمان با کودکان باشد، باید با قالب داستان هم آشنا باشیم تا از ظرفیت‌های بهره ببریم. نتیجه این‌که داستان‌های دوزبانه به همراه دیگر الزام‌های داستان کودکان، خاصه تصویرهای خلاقانه، روند یادگیری را آشکارا تسریع می‌کند. در مجموعه پیش رو، هدف ایجاد مهارت خواندن همزمان دو زبان فارسی و انگلیسی است.

مجموعه پیت گربه‌ه اثری است دوزبانه (انگلیسی-فارسی) برای کودکان گروه سنی «ب»، نوشته جیمز دین که با ترجمه بهروز پارسا رخت فارسی پوشیده. پیت گربه‌ای همسن همه کودکان سال‌های آغاز دبستان است. برای پیت موقعیت‌هایی پیش می‌آید که باید از پس آن‌ها برآید. در کتاب یک ماهی قرمز برای پیت او صاحب ماهی خانگی می‌شود. همه دوست دارند نقاشی‌ای از ماهی پیت داشته باشند. پیت باید برای این مسئله چاره‌ای پیدا کند. در کتاب پیت خوش‌تیپ در مدرسه، او دوست دارد معرکه به نظر برسد. هر کسی سلیقه خودش را تحمیل می‌کند. پیت سرانجام می‌فهمد برای معرکه بودن یک چیز کافی است: این‌که خودش باشی. کتاب پیت در ساحل داستان ترس او از موج‌سواری است. او درمی‌یابد آن‌قدرها هم نباید ترسید، چون دیگر نمی‌توان از انجام دادن کارهای عادی لذت برد. کتاب ناهار مفصل پیت تلاش او را برای درست کردن باحال‌ترین ساندویچ

راوی تاریخ توسعه نیافتگی

مروری بر کتاب گفتگوی حامد زارع با رضا داوری اردکانی

م. ک. طبری

با مبنایی فلسفی به آینده (به قول فردید، «پس فردا»ی عالم) نظر کند. در فصل مهم چهارم، ذیل نام «منورالفکری ایرانی»، معنای منورالفکری و روشنفکری و، نیز، تفاوت این دو را از منظر اردکانی می‌خوانیم. او، سپس، نقدهایش به جریان روشنفکری دینی را، مفصل‌تر از پیش، مطرح می‌کند تا، بعدتر، در فصل پنجم، اجمالاً درباره آراء فارابی در مقام مؤسس فلسفه اسلامی سخن بگوید و، در پرتو آن، مبحث جمع دین و فلسفه را طرح کند و، سپس، علت بی‌اعتنایی شرق جهان اسلام به اندیشه ابن رشد را بررسد.

سرانجام، در فصل ششم، نخست، خاطرات داوری را از سفرهای پرشمارش به اقصی نقاط جهان می‌خوانیم. او به سبب تخصص و مقامش فرصت‌های مطالعاتی چندی را گذرانده و میهمان همایش‌های بسیاری بوده و توانسته محضر بزرگان فکر و فرهنگ را درک کند. از ملاقات نامنتظرش با امیل بنونیست و گشت‌وگذار در کارته‌لاتن شوق‌آمیز سخن می‌گوید و پاریس را نمونه مثالی شهر می‌داند. در عین حال، فیلسوف ایرانی حتی در هنگام تعریف خاطرات سفرهایش نیز اندیشیدن را فراموش نمی‌کند و همواره مفاهیم و موضوعاتی مانند تجدد، توسعه، نسبت توسعه و دین، و ... را پیش می‌کشد و درباره‌شان تأمل می‌کند.

در ادامه این فصل، داوری اردکانی از «داستان‌ها و رمان‌ها» و «شعرها و حکایت‌ها» می‌گوید که خوانده و پسندیده. او، همچون هر دانشی‌مرد ایرانی، اهل شاهنامه خواندن است و با اشعار سعدی و حافظ انس دارد. این البته از مصاحبه‌ها و نوشته‌هایش درباره شعر و شاعری پیشاپیش روشن بود. در کنار آشنایی با میراث ادب فارسی، می‌بینیم که او از مطالعه رمان‌های برجسته نویسندگان بزرگ روس و فرانسوی و

آلمانی نیز غافل نبوده؛ گرچه، باز به‌ویژه به دلیل اهتمامش به اندیشیدن باب نسبت سنت و تجدد، آثار نویسندگان روس در نظرش جلوه بیشتری دارند و رمان‌های داستایفسکی و تالستوی را می‌ستاید.

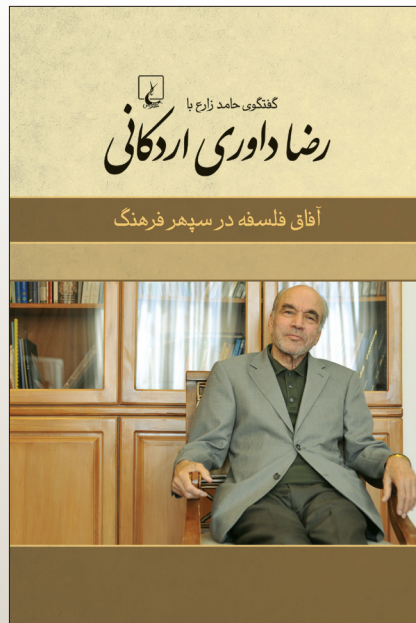
خواندن آفاق... علاوه بر آشنا کردن خواننده با زندگی و اندیشه داوری، در او شوق مطالعه آثار این متفکر را برمی‌انگیزد و، مهم‌تر از آن، در ذهنش پرسش ایجاد می‌کند. بر این اساس، می‌توان گفت مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده، هر دو، به هدف خود رسیده‌اند.

آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ مجموعه‌ای است از گفتگوهای حامد زارع با رضا داوری اردکانی، اندیشمند نام‌آشنای معاصر. کتاب در شش فصل تدوین شده و، علاوه بر زندگی حرفه‌ای اردکانی، تصویری از اندیشه او و حوزه‌هایی که در سالیان فعالیتش به آن‌ها پرداخته در نظر خواننده ترسیم می‌کند. گفتگوهایی که فصول دوم و سوم و چهارم و پنجم را شکل داده‌اند پیش‌تر در مهرنامه به چاپ رسیده‌اند. البته، این فصل‌ها برای انتشار در کتاب بازبینی شده و بسط یافته‌اند. در این میان، به‌ویژه فصل ششم، «حاشیه‌های زیست فرهنگی»، یکسره تازه است و بیشتر به کار آشنایی با علایق و سلاقی فرهنگی و هنری فیلسوف سالخورده می‌آید. در انتهای کتاب تصاویری کمتر دیده‌شده ضمیمه شده که داوری را در کنار شخصیت‌های سرشناس کشورمان، از شاعر تا رئیس‌جمهور، نشان می‌دهد.

فصل اول اثر پروپیمان‌ترین بخش آن است: چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی. در این فصل هفتاد و چند صفحه‌ای، داوری ضمن پاسخ دادن به پرسش‌های زارع به دوره‌های گوناگون زندگی‌اش سر می‌کشد. از کودکی و نوجوانی در شهر کویری اردکان می‌گوید، از گذراندن دوره دانشسرای مقدماتی در اصفهان یاد می‌کند، تصویری از ایام تحصیلش در دانشگاه تهران و معاشرتش با بزرگان گروه فلسفه ترسیم می‌کند، از حشرونشرش با احمد فردید حرف می‌زند، و به دهه شصت می‌رسد؛ سال‌های تعطیلی دانشگاه‌ها، انقلاب فرهنگی، و البته سال‌هایی که جدال قلمی او و عبدالکریم سروش داغ‌ترین منازعه روشنفکری بود. داوری می‌کوشد از پرداختن دوباره به آن ماجرا، که به جدال فردیدی‌ها و پوپری‌ها مشهور شد، بپرهیزد. اعتراف می‌کند نفس ورود در آن منازعه اشتباه بوده و بی‌حاصل.

با این حال، در خلال یادآوری مقالاتی که نوشت، به اتهام غرب‌ستیزی و تجددستیزی پاسخ می‌دهد. به‌علاوه، مفهوم هویت‌اندیشی را ایضاح می‌کند و به نقد روشنفکری دینی می‌پردازد.

«اندیشه در ایران»، فصل دوم کتاب، خود از دو بخش تشکیل شده که در آن‌ها داوری ابتدا نظرش را درباره کار فکری شریعتی، مطهری و نصر می‌گوید و سپس مختصات راه خود را در اندیشه‌ورزی شرح می‌دهد. در فصل سوم کتاب، که با عنوان «علم در ایران» ترتیب داده شده، داوری درباره شرایط امکان علوم انسانی در ایران طرح سؤال می‌کند و می‌کوشد



گفتگوی حامد زارع با
رضا داوری اردکانی:
آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ
ققنوس
۱۳۹۴